

۱- ای دیو سپید پای در بند

ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی

*دیو سپید: موجودی افسانه‌ای و اساطیری در شاهنامه که به دست رستم کشته می‌شود. در شاهنامه، نماد پلیدی و ناپاکی است؛ اما در بیت نخست، نماد عظمت و شکوه و بزرگی است که باید با دید مثبت به آن نگریست.

*گنبد: قُبه و برآمدگی که بر بالای معابد و مساجد می‌سازند *گیتی: جهان *گنبد گیتی: بلندترین جای جهان

*نکته ۱: دیو، در این درس در دو بار معنایی به کار رفته است: ۱- بار معنایی مثبت. در بیت نخست، جز این که سفید است و همین سفیدی به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند نیز یکی دانسته شده است. دماوندی که برای شاعر جایگاه ویژه دارد. ۲- بار معنایی منفی. در بیت چهارم که صفت نامبارکی و نحس بودن به دیو، نسبت داده شد.

*نکته ۲: چنین به نظر می‌رسد که وجه شباهت کوه دماوند و دیوسپید در بزرگی و سترگی اندام آن دو باشد.

قلمرو ادبی

*دیو: تشخیص، استعاره از دماوند، نماد عظمت و شکوه و بزرگی *سپید: منظور سپیدی برف‌های نشسته بر قلّه کوه است.

*پای در بند: کنایه از اسیر و دربند *گنبد گیتی: تشخیص و استعاره از دماوند. شاعر با تعبیر «گنبد گیتی» اغراقی بسیار زیبا در وصف بزرگی و برافراشتگی دماوند ارائه کرده است. *دماوند: تشخیص و استعاره؛ زیرا پای دربند دارد و ندا زده شده است. و نماد و استعاره از انسان روشنفکر، و آزادی خواه و آگاه جامعه *تلمیح: شاعر در این بیت با توجه به دانش وسیعش از فرهنگ ایران باستان و افسانه‌ها و اسطوره‌ها به داستان دیوسپید از هفت‌خوان رستم در شاهنامه فردوسی، و به داستان ضحاک و به بندکشیده شدن او در دماوند نیز اشاره دارد.

*اغراق: گنبد گیتی بودن دماوند *مراعات نظیر: دیوسپید و دماوند؛ زیرا جایگاه دیو سفید در دماوند بود.

*نکته: شاعر در این شعر، دماوند را گاهی در معنی حقیقی به کار برده و گاه آن را نماد انسان‌های دردمند، آگاه، خاموش و نیز روشنفکران سکوت کرده و به کُنجی خزیده آورده است.

قلمرو فکری

*معنی: ای کوه باشکوه اسیر، ای بلندترین جای جهان، ای دماوند

*مفهوم: توصیف برف نشسته بر قلّه دماوند و ارتفاع آن، انزوا و گرفتاری

ز آهن به میان یکی کمر بند

۲- از سیم به سر یکی گله خود

قلمرو زبانی

*سیم: نقره *ز سیم: از جنس نقره *گله خود: کلاه خود، کلاه جنگی

*ز آهن: از جنس آهن *میان: کمر *یکی کمر بند: کمربندی *داری: حذف فعل به قرینه معنوی

قلمرو ادبی

*سیم یا کلاه خودی از سیم: استعاره از برف‌های نشسته بر قلّه دماوند

*کمر بند آهنی کوه دماوند: استعاره از بخش میانی کوه که پوشیده از سنگ و صخره و بدون برف است.

*تشخیص و استعاره: به سبب داشتن کلاه خود و کمر بند کوه، و داشتن سر و میان

*مراعات نظیر: سیم و آهن؛ سر و کله خود؛ سر و میان؛ کله خود و کمر بند؛ میان و کمر بند

*میان، ایهام دارد: ۱- میانه کوه ۲- کمر

قلمرو فکری

*معنی: ای دماوند! تو کلاه جنگی سفیدی از نقره (برف) بر سر نهاده‌ای و کمربندی آهنین (صخره‌ها و سنگ‌ها) به کمر بسته‌ای.

*مفهوم: توصیف برف نشسته بر قلّه دماوند

*نکته: شاعر در این بیت، دماوند را با کمک آرایه تشخیص، مانند انسان سلحشور و جنگجویی در نظر دارد که با کلاه خود و کمر بند آهنی آماده جنگ است.

قلمرو زبانی

***یادداشت:** شاعر در این بیت و ابیات بعدی، بدبینی خود را نسبت به مردم زمانه و اعتراض و پرخاش خود را به روزگار ستم پیشه، به تصویر کشیده است.

***تا:** حرف ربط وابسته ساز، به معنی «به این دلیل که»

***ت:** چرخش ضمیر دارد در نقش مضاف الیه و باید به روی اضافه شود. ← تا چشم بشر، روی تو را نبیند

***بنهفته:** ماضی نقلی، بنهفته ای، پنهان کرده ای ***چهر:** مُخَفَّفِ چهره، روی و صورت ***دل بند:** زیبا و دلنشین، دوست داشتنی

قلمرو ادبی

***تشخیص:** نسبت دادن روی و چهره به دماوند و نهفته شدن از مردم ***مراعات نظیر:** روی، چهره و چشم

***حُسن تعلیل:** موضوع: پنهان شدن دماوند پشت ابرها ***عَلَمَت:** تا چشم بشر دماوند را نبیند که ارتباط منطقی با موضوع ندارد.

شاعر علت بلندی و پنهان شدن قله دماوند را پشت ابرها، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می‌داند.

قلمرو فکری

***معنی:** برای این که چشم بشر، چهره زیبای و دوست داشتنی تو را نبیند؛ آن را در ابر پوشانده ای. (تو از مردم بیزاری؛ ازین رو چنین بلند و برافراشته هستی)

***مفهوم بیت های ۳ و ۴ و ۵:** اشاره به بلندی و ارتفاع کوه دماوند؛ شکایت و انتقاد از مردم خاموش و بدکردار

آزادگی گزین که نیرزد به نزد خلق

از این دیو مردم که دام و دند

چون آهوی رمیده ز وحشت سرای شهر

رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشته ایم

۴- تا واره‌ی از دم ستوران**وین مردم نحس دیوماند****قلمرو زبانی**

***واره‌ی:** رهاشوی ***ستوران:** ج ستور، حیوانات چپا خاصه اسب، استر و خر ***نحس:** نامبارک، شوم، بدیمن، بداختر

قلمرو ادبی

***دَم:** مجاز از مصاحبت، همنشینی، سخن ***تشبیه:** مردم به دیو به دلیل زشت کاری و پلیدی آن‌ها

***ستوران:** استعاره از انسان‌های فرومایه، حاکمان ستم پیشه

قلمرو فکری

***معنی:** برای این که از هم‌صحبتی و همنشینی مردم نادان و شوم دیوماند رهایی یابی (با بیت بعد، موقوف المعانی است.)

۵- با شیر سپهر بسته پیمان**با اختر سعد کرده پیوند****قلمرو زبانی**

***سپهر:** آسمان ***حذف فعل کمکی به قرینه معنوی:** بسته ای و کرده ای ***اختر:** ستاره

***سعد:** خوشبختی، متضاد نحس ***اختر سعد:** ستاره مشتری است که سعد اکبر مشهور است و ستاره زهره به سعد اصغر

قلمرو ادبی

***شیر سپهر:** استعاره از خورشید یا آفتاب؛ به اعتبار آن که برج اسد خانه اوست

***تشخیص و استعاره:** پیمان بستن دماوند با خورشید؛ و پیوند دماوند با مشتری ***مراعات نظیر:** اختر و سپهر

کنایه: هردو مصراع، کنایه‌ای از ارتفاع و برافراشته بودن دماوند هستند. ***اغراق:** در بلندی و ارتفاع کوه دماوند

***این بیت با بیت بالا «حُسن تعلیل» دارد:** شاعر علت ارتفاع یافتن دماوند را تلاش او برای دوری از مردم زمانه می‌داند.

قلمرو فکری

***معنی:** با خورشید پیمان بسته ای و با مشتری پیوند کرده ای. (بسیار بلند و سر به آسمان کشیده هستی)

***مفهوم:** انتقاد از مردم خاموش و بدکردار

***نکته:** برای این از زمین، فاصله‌گرفتی و با خورشید و ستاره‌مُشتری پیوند بسته‌ای که از مردم دور باشی. این بیت با بیت ۳ در مفهوم نمادین خودشان هم مفهوم هستند و در هردو به مردم‌گریزی و گوشه‌گیری روشنفکران و آزادی خواهان اشاره دارند و به عبارتی در هردو مورد، مبارزان از مردن ناامید شده‌اند.

۶- چون گشت زمین ز جور گردون / چونین خفه و خموش و آوند

قلمرو زبانی

*جور: ستم و زور *گردون: فلک، آسمان *آوند: آونگ، آویزان، آویخته *چونین: چنین *خموش: مُخَفِّفِ خاموش

قلمرو ادبی

*جور گردون: اضافه استعاری و تشخیص *زمین: مجاز از مردم *گردون: استعاره از حاکمان ستم پیشه *تضاد: زمین و گردون *حُسن تعلیل: شاعر دلیل آویزان بودن زمین را جور آسمان دانسته است.

قلمرو فکری

*معنی: هنگامی که زمین از ستم آسمان این‌گونه، بی صدا و بی نور و آویزان در هوا ماند (موقوالمعانی با بیت بعد)

۷- بنواخت ز خشم بر فلک، مُشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی

*بنواخت: زد، کوبید

قلمرو ادبی

*تشخیص و استعاره: زمین به سبب داشتن مشت و زدن مشت به فلک؛ و فلک به دلیل منادا شدن *تشبیه: دماوند به مشت *تکرار و واژه آرایبی: تو و مشت *واج آرایبی: صامت / ت، ش /

قلمرو فکری

*معنی: از خشم مشت بر آسمان زد که ای دماوند آن مشت زمین تو هستی تو.

*نکته: شاعر، کوه دماوند را مانند مشت می‌داند که زمین از روی خشم بر آسمان کوبیده است.

*مفهوم: اعتراض و انتقام

*یادداشت: گذشتگان، آسمان را جایگاه تقدیر و سرنوشت می‌دانستند. در این بیت به جهت سرنوشت ظالمانه‌ای که آسمان برای زمین رقم زده است، زمین خشمگین است.

۸- تو مُشتِ درشتِ روزگاری / از گردشِ قرن‌ها پس افکند

قلمرو زبانی

پس افکند: پس افکنده، میراث، صفت مفعولی مرکب مُرکَبِ مُرَخَّم

قلمرو ادبی

*تشبیه: دماوند به مشت *مُشتِ روزگار: اضافه استعاری و تشخیص

قلمرو فکری

*معنی: ای دماوند! تو مانند مشت درشت برای روزگار هستی که از پس قرن‌های دور به جای مانده‌ای.

*مفهوم: اعتراض دیرین، مصراع دوم، اشاره به قدمت دماوند

۹- ای مُشتِ زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز ضربتی چند

قلمرو زبانی

*بنواز: بزنی *ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب *چند: صفت مبهم *بر آسمان شو: به آسمان برو *وی: مرجع آن، آسمان است.

قلمرو ادبی

*مشت زمین: تشخیص، و استعاره از دماوند و در مفهوم نمادین، استعاره از انسان‌های روشنفکر و آزادی خواه

*مراعات نظیر و تضاد: زمین، آسمان *مراعات نظیر: مُشت، بنواز و ضربت

قلمرو فکری

معنی: ای دماوند، ای مُشت روزگار، به آسمان برو و چند مُشت بر آسمان بزن
*مفهوم: فوران کن؛ به خروش درآ و سکوت و سکون را بشکن و علیه ستمگران قیام کن؛ شکایت از سرنوشت
۱۰- نی نی تو نه مشت روزگاری ای گوه نیم ز گفته، خرسند

قلمرو زبانی

*نی نی: قید نفی و تأکید، نه نه *نه مشت روزگاری: مشت روزگار نیستی
*نیم: نیستیم *گفته: مقصود شاعر، همان تشبیه دماوند به مشت در بیت قبلی. *خرسند: خشنود و راضی

قلمرو ادبی

*مُشت روزگار: اضافه استعاری و تشخیص *گوه: تشخیص و استعاره

قلمرو فکری

*معنی: نه نه تو مشت روزگار نیستی و من از سخنی (تشبیه دماوند به مُشت روزگار) که گفتم؛ خشنود و راضی نیستم.
*مفهوم: ناخرسندی شاعر از تشبیه دماوند به مُشت روزگار، ناخرسندی از عدم اعتراض
*نکته: شاعر از تشبیه دماوند به مُشت روزگار، ناخشنود است؛ زیرا مشت باید برای سرکوب کردن دشمن به کار رود و نماد جنبش و اعتراض است. اما چون دماوند (روشنفکران جامعه)، هیچ جنبش و خروشی نمی بیند از این تشبیه منصرف می شود و تصویر دیگری ارائه می دهد.

۱۱- تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی

*فسرده: یخ زده، منجمد *یک چند: چندی

قلمرو ادبی

*تشبیه: گوه دماوند به قلب فسرده زمین *ورم: استعاره از برآمدگی گوه *قلب زمین: تشخیص و استعاره
*حُسن تعلیل: موضوع: برآمدگی گوه دماوند؛ علت: داشتن غم و درد در درون خود، که علتی ادبی و هنری است که ارتباط منطقی و راستین با موضوع ندارد. *مراعات نظیر: قلب، درد، ورم و فسرده

قلمرو فکری

*معنی: تو قلب سخت و یخ زده زمین هستی که مدتی است از شدت درد، ورم کردی و به شکل برآمدگی از زمین ظاهر شدی.
مفهوم مقابل یا متضاد: افسرده مباش، اگر نه سنگی
*مفهوم: بیان شاعرانه « برآمدگی گوه دماوند »؛ و دردمندی و افسردگی
رهوارتر آی، اگر نه لنگی

۱۲- تا درد و ورم فرونشیند کافور بر آن، ضماد کردند

قلمرو زبانی

تا: حرف ربط وابسته ساز به معنی «برای این که»

*کافور: ماده معطر جامدی که از گیاهانی چون ریحان، بابونه و چند نوع درخت به دست می آید. در قدیم به عنوان مرهم و دارو روی زخم می مالیدند *ضماد: مرهم، دارویی که به جراحات نهند *ضماد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن
* کافور بر آن، ضماد کردند: منظور ریزش برف بر گوه

قلمرو ادبی

*ورم: استعاره از برآمدگی گوه *کافور: استعاره از برف های قلّه دماوند *مراعات نظیر: ضماد، درد، ورم
*حُسن تعلیل: برف روی قلّه دماوند برای فرونشاندن ورم و درد گوه است

قلمرو فکری

*معنی: برای فرونشاندن درد و ورم گوه دماوند، مرهمی از کافور بر آن نهادند.

*مفهوم: مرهم جویی

کجاست آن که به داروی عقل و مرهم عدل جراحی دل خونینم التیام دهد

***نکته:** در تصویری که شاعر، از دماوند ارائه می دهد، برآمدگی و برافراستگی کوه دماوند را به ورم قلب فسرده زمین تعبیر کرده است. پس « ورم » استعاره است از کوه دماوند که در حکم ورم قلب فسرده زمین است و در ادامه می گوید: برای این که ورم قلب زمین، کاهش یابد و فروکش کند، ضماد و مرهمی از جنس کافور (برف) که خاصیت سردی دارد بر روی آن گذاشته اند. پس کافور، استعاره است از برف هایی که بر قلّه دماوند نشسته است.

۱۳- شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند

قلمرو زبانی

***نهفته:** پنهان، پوشیده ***میسند:** فعل نهی، نپسند، قبول نکن ***شو منفجر:** آتش فشانی کن

قلمرو ادبی

***شو منفجر:** کنایه از قیام و اعتراض و افشاگری کن ***دل زمانه:** اضافه استعاری و تشخیص و کُلّ ترکیب، استعاره از دماوند ***آتش:** استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض ***مراعات نظیر:** منفجر و آتش

قلمرو فکری

***معنی:** ای دماوند، ای دل روزگار، آتش فشانی کن و آتش درونت را پنهان نکن.

***مفهوم:** فراخوان و دعوت مردم روشنفکر و آگاه جامعه به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم و دوری کردن آن ها از سکوت ***یادداشت:** شاعر از بیت ۱۳ تا بیت ۱۶ از دماوند می خواهد که فعالیت آتشفشانی خود را از سر بگیرد و جراحی های درون خود را بیرون بریزد. در این جا دماوند را می توانیم نماد هر انسان دردآشنا و آگاهی بدانیم که چندی است سکوت کرده و به این علت است که حکومت وقت فشارها و جنایت های خود را افزایش داده است. شاعر از مردم دردآشنا و آگاه می خواهد حرفی بزنند: قیام کن و سکوت را بشکنند که اگر چنین نکنند، شعله های این آتش ستم، وجودشان را فرامی گیرد و آنان را می سوزاند.

۱۴- خامش منشین سخن همی گوی افسرده میباش خوش همی خند

قلمرو زبانی

***خامش:** مخفف خاموش ***منشین:** فعل نهی ***همی گوی:** بگوی، فعل امر ***افسرده:** پژمرده، اندوهگین، منجمد ***میباش:** فعل نهی ***همی خند:** بخند، فعل امر

قلمرو ادبی

***خاموش منشین:** کنایه از سخن بگو ***تضاد:** خامش نشستن و سخن گفتن، افسرده بودن و خوش خندیدن ***تشخیص و استعاره:** سخن گفتن، خندیدن و خاموش نبودن دماوند ***خوش خندیدن:** کنایه از افسردگی به در آمدن ***مراعات نظیر:** خاموش، افسرده

قلمرو فکری

***معنی:** ای دماوند (آگاهان خاموش جامعه)، دهان بگشا و سخن بگو (آتش فشانی کن) غمگین نباش (برف و یخت را آب کن) و با شادی بخند. (فوران کن و سکون و سکوت را رها کن) ***مفهوم:** فراخوان مردم دردآشنا به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم

۱۵- پنهان مکن آتش درون را زمین سوخته جان شنو یکی پند

قلمرو ادبی

***آتش:** استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض

***سوخته جان:** صفت مرکب، جانشین اسم. کنایه از انسان رنج کشیده و دردمند. در این جا، خود شاعر ***مخاطب شاعر:** کوه دماوند ***مراعات نظیر:** آتش، سوخته ***واج آرای:** صامت / ان /

قلمرو فکری

***معنی:** ای دماوند، آتش درونت را پنهان نکن، و از این شاعر رنج کشیده و دردمند، پندی بشنو و آن را بپذیر. ***مفهوم:** فراخوان مردم دردآشنا به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم

***نکته:** شاعر برای این که آتش و خشم درون خود را ابراز نکرده است و جانش را سوخته است، خود را «سوخته جان» نامید. و مفهوم نمادین بیت «فرونخوردن خشم و بیان اعتراض و فریاد» است.

سوزد جائت به جائت سوگند

۱۶-گر آتشی دل نهفته داری

قلمرو زبانی

***به جائت سوگند:** فعل «می خورم» به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی

***آتش دل:** استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض ***سوختن جان:** کنایه از نابود شدن، نابودکردن

***تکرار یا واژه آرای:** جائت ***مراعات نظیر:** سوزد و آتش

قلمرو فکری

***معنی:** اگر آتش درونت را بیرون نریزی (اگر آتشفشانی نکنی)، به جان تو سوگند می خورم که همه وجودت را خواهد سوزاند

***مفهوم:** دعوت به جنبش و مبارزه با ستمگری و استبداد، دعوت به شکستن سکوت

***نکته:** بهار، دماوند را به جنبش و حرکت و فعالیت تشویق می کند و خطاب به دماوند می گوید: اگر آتش و حرارت درونی خودت را پنهان کنی (اگر آتشفشانی نکنی) به جان تو قسم که آن آتش جان تو را خواهد سوخت. درحقیقت اگر دماوند را نماد شاعر یا روشن فکر یا انسان درآشنا و آگاه فرض کنیم، شاعر خطاب به خود یا روشن فکران می گوید اگر آتش و درد درون خودتان را بیان نکنید و حرفی نزنید، یقیناً آن آتش، جان خودتان را می سوزاند.

این پند سیاه بخت فرزند

۱۷-ای مادر سرسپید بشنو

قلمرو زبانی

***سیاه بخت فرزند:** ترکیب وصفی مقلوب ***سپید:** سفید، فرآیند واجی ابدال که نمود نوشتاری دارد؛ مانند پیل و فیل.

قلمرو ادبی

***سر:** مجازاً ***مادر سرسپید:** استعاره از دماوند ***تضاد:** سپید و سیاه ***فرزند:** استعاره از شاعر، ملک الشعرا بهار

***سیاه بخت:** کنایه از بدبخت و ستم دیده. منظور خود شاعر، ملک الشعرا بهار، است.

***سرسپیدی:** کنایه از پیری، اشاره به برف قلّه دماوند ***مراعات نظیر:** مادر و فرزند، پند و بشنو، سیاه و سفید

قلمرو فکری

***معنی:** ای دماوند، ای مادر پیر، پند این فرزند بد اقبال و دردکشیده ات را بشنو.

***نکته:** شاعر نظر به عمر طولانی کوه دماوند و برف هایی که بر قلّه آن نشسته، دماوند را مادر سرسپید خطاب کرده است و خود را که در معرض حوادث گوناگون قرار دارد و مورد خشم و غضب روزگار و دستگاه حاکم وقت قرار گرفته، «سیاه بخت فرزند» خوانده است.

بنشین به یکی کبود اورند

۱۸-از سر بکش آن سپید معجر

قلمرو زبانی

***معجر:** روسری، سرپوش ***سپید معجر:** ترکیب وصفی مقلوب، معجر سپید ***اورند:** اورنگ، تخت.

***کبود اورند:** ترکیب وصفی مقلوب، اورند کبود

قلمرو ادبی

***سپید معجر:** استعاره از برف روی کوه ***معجر سپید بر سر داشتن:** کنایه از عجز و ناتوانی

***از سر کشیدن سپید معجر:** کنایه از ضعف و ناتوانی را کنار گذاشتن ***اورند:** مجازاً فر و شکوه شأن و شوکت.

***بر اورند کبود نشستن:** کنایه از قدرت و توانمندی داشتن ***مراعات نظیر و تضاد:** سپید، کبود

قلمرو فکری

***معنی:** گوشه نشینی را کنار بگذار و شکوه و قدرتی را که شایسته توست، آشکار کن. (خشم و خروش خود را به حاکمان نشان بده)

***مفهوم:** سفارش به خروج از گوشه نشینی، انزوا و سازش و باز یافتن اقتدار و حاکمیت خویش

***نکته:** در تحلیل نهایی، شاعر به مردم ایران توصیه می کند که سازش با استبداد را رها کنند و خود حکومت را در دست گیرند.

قلمرو زبانی

*بگرای: روی آوردن، قصد کردن، در متن درس: حمله کردن، فعل امر از گراییدن
حمله بردن بود گراییدن
*شَرزه: خشمگین، غضبناک *ارغند: خشمگین و قهرآلود *گَرزّه: ویژگی نوعی مارسمی و خطرناک

قلمرو ادبی

*جناس ناقص یا ناهمسان: گرزّه، شَرزه *تشبیه: چو اژدها و چو شیر شَرزه *مراعات نظیر: شیر و اژدها

قلمرو فکری

*معنی: شاعر خطاب به دماوند، آن را به حرکت و جنبش و تهاجم وامی دارد و می گوید: مانند اژدهای سمی و کشنده به سوی دشمن حرکت و حمله کن و مانند شیری خشمگین و درنده، فریاد و نعره بزن و به خروش درآ.
*مفهوم: دعوت به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفقان حاکم بر جامعه

۲۰- بگسَل ز پی این نژاد و پیوند

بگسَل ز پی این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی

*بگسَل: مُخَفَّب بیفکن *پی: پایه، اساس *تزویر: دروغ پردازی، فریب دادن، دورویی کردن، ریاکاری
*بگسَل: پاره کن، جداکن. در متن درس: نابودکن *نژاد و پیوند: خاندان و دودمان

قلمرو ادبی

*از پی افکندن: کنایه از نابودی کامل *اساس تزویر: اضافه استعاری، پایه های حکومت ریاکار
*از پی گسَلیدن: کنایه از نابودی کامل *مراعات نظیر: پی و اساس، نژاد پیوند
*این نژاد و پیوند: منظور حاکمان ظالم و ستمگر *موازنه: کلمات دو مصرع در قرینه هم دیگر، هم وزن هستند. (ویژه انسانی)

قلمرو فکری

*معنی: پایه های این بنای ظلم و ریا را ریشه کن ساز و نسل و نژاد این حاکمان ظالم را نابود کن. (ریشه همه نادرستی ها را نابودکن
*مفهوم: دعوت مردم به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفقان حاکم بر جامعه

۲۱- بر گن ز بن این بنا که باید

از ریشه، بنای ظلم برگند

قلمرو ادبی

*بنا: مصرع اول: استعاره از ظلم و ستم *از بن برگندن: کنایه از نابودکردن کامل
*از ریشه برگندن: کنایه از نابودی کامل *تشبیه: ظلم به بنا *واژه آرایبی یا تکرار: بنا
*واج آرایبی در / ب / ه، به منظور اصرار در برگندن نظام ظالمانه پهلوی *برکن، برگند: اشتقاق و جناس ناقص

قلمرو فکری

*معنی: ظلم و ستم را از ریشه نابود کن زیرا بنای ظلم را باید کاملاً نابود ساخت.
*مفهوم: دعوت مردم به قیام و اعتراض و مبارزه با استبداد و خفقان حاکم بر جامعه

۲۲- زین بی خردان سفله بستان

داد دل مردم خردمند

قلمرو زبانی

*سفله: پست و فرومایه *داد: عدالت، انصاف، حق

قلمرو ادبی

*تضاد: بی خرد، خردمند *بی خردان سفله: کنایه از حاکمان ستمگر و فرومایه و نادان *واج آرایبی: صامت / د / و مصوّت / - /

قلمرو فکری

*معنی: از این حاکمان بی عقل پست و فرومایه، حق انسان های خردمند و آگاه را بگیر.
*مفهوم: دادخواهی کردن برای مردم از حاکمان ستمگر و نالایق و نادان، ظلم ستیزی و دادخواهی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

*سریر ملک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هرچه کردگار دهد طهیر الدین فارابی
اورند

*در دناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم شهریار
سقله

۲- از متن درس چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی داشته باشند، بیابید و بنویسید

*مردم نحس *بی خردان سقله *این سپید معجر *شیر آرغند

۳- در بیت های زیر، ترکیب های اضافی را مشخص کنید.

تو مُشتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن ها پس افکند

*مُشتِ روزگار *گردشِ قرن ها

زین بی خردان سقله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند

*این بی خردان *دادِ دل *دلِ مردم

قلمرو ادبی

۲- در کدام بیت ها آرایه «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

*تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبد

*حُسن تعلیل: موضوع: پنهان شدن دماوند پشت ابرها *علّت: تا چشم بشر دماوند را نبیند که ارتباط منطقی با موضوع ندارد.

شاعر علت بلندی و پنهان شدنِ قلّه دماوند را پشت ابرها، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می داند.

*تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

*حُسن تعلیل: برف روی قلّه دماوند برای فرونشاندن ورم و درد کوه است که علّتی ادبی است و ارتباط منطقی با موضوع ندارد

تو قلب فسرده رمینی از درد ورم نموده یک چند

*حُسن تعلیل: موضوع: برآمدگی کوه دماوند؛ علّت: داشتن غم و درد در درون خود، که علّتی ادبی و هنری است که ارتباط

منطقی و راستین با موضوع ما ندارد.

۳- در بیت های دوم و پانزدهم، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی گُله خود ز آهن به میان یکی گمرپند

*سیم یا گلاه خودی از سیم: استعاره از برف های نشسته بر قلّه دماوند

*گمرپند آهنی کوه دماوند: استعاره از بخش میانی کوه که پوشیده از سنگ و صخره و بدون برف است

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند

*آتش: استعاره از خشم درونی و فریاد و اعتراض

۳- شعرهای «دماوندیه» و «مست و هوشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

*دماوندیه: قصیده؛ *مست و هوشیار: قطعه؛ که هر دو شعر به با بیانی نمادین به مسائل اجتماعی روزگار خود پرداخته اند.

قلمرو فکری

۱- محمد تقی بهار، شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

* سوخته جان: کنایه از خود شاعر
* دماوند: روشنفکران آگاه و خاموش

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید.

«تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند»

* برای بیان ظلم و ستمی که بر مردم رفته است و کوه دماوند (روشنفکران آگاه جامعه) در برابر این ستمگری‌ها سکوت کرده و مانند عضوی مجروح، ورم کرده است.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بُفکن ز پی این اساس تزویر بُگسل ز پی این نژاد و پیوند

پایه‌های این بنای ظلم و ریا را ریشه‌کن ساز و نسل و نژاد این حاکمان ظالم را نابود کن. (ریشه همه نادرستی‌ها را نابود کن)

۴- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید

شو منفجر ای دل زمانه
دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟
وان آتش خود نهفته میسند
برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟
بهار
عارف قزوینی
* فراخوان و دعوت مردم روشنفکر و آگاه جامعه به قیام و اعتراض علیه ظلم و ستم و دوری کردن آن‌ها از سکوت